

آینه‌دار دروغ نمی‌گویند

سید علی حسینی ایمنی

همه ما دوستانی داریم که بخشی از ساعات عمرمان با آنها می‌گذرد. گاهی این دوستی‌ها و صمیمیت‌ها، آن قدر زیاد می‌شود که همه زیرویم‌های رفتاری دوستانمان، زیر ذره‌بین نگاهمان قرار می‌گیرند. آیا به این اندیشیده‌ایم که اگر روزی متوجه عیبی در دوستان شدیم، باید چه واکنشی از خودمان نشان بدهیم؟ شاید بگویید که پاسخ این پرسش، آن قدر روشن است که اساساً طرح آن بیهوده به نظر می‌آید. اما همین پرسش به ظاهر ساده، تاکنون، سرچشمه بسیاری از کدورت‌ها، قطع رابطه‌ها و گسسته‌شدن پیوندها و دوستی‌ها شده است. بی‌تردید، یادآور شدن عیب‌های دیگران ظرافت‌های ویژه‌ای دارد که نباید نادیده گرفت.

حدیث معروف «مومن، آینه مومن است» را همه ما شنیده‌ایم. بر این باورم که اگر کمی بیشتر در این سخن نورانی تأمل کنیم، نظام بسیاری از دوستی‌ها و برادری‌ها، سامان می‌یابد و پیوندهای برادری و دوستی، پایدارتر می‌شود.

آینه‌ها، ویژگی‌هایی دارند که انسان اگر خودش را به این ویژگی‌ها آراسته کند، می‌تواند مصداق روشنی از این حدیث باشد. برخی از این ویژگی‌ها از این قرارند:

۱. آینه‌ها، هیچ‌گاه حقیقت را کتمان نمی‌کنند. یعنی ممکن نیست کسی برای مثال عیبی در سیما و صورت خودش داشته باشد و روبه‌روی آینه بایستد و آینه، آن عیب را به او نمایاند.

۲. آینه‌ها دروغ نمی‌گویند و واقع‌نمایی می‌کنند. یعنی عیب‌ها را همان‌گونه و همان‌قدر که هستند، می‌نمایانند؛ بی‌آن که چیزی به آن بیفزایند یا از آن بکاهند.

۳. آینه‌ها، عیب‌های هر کسی را تنها جلوی خودش و به خودش می‌نمایانند. ممکن نیست کسی جلوی آینه حضور نداشته باشد و آینه، پشت سر او، عیبی را که او دارد، انعکاس بدهد.

۴. آینه‌ها، عیب‌ها را بی‌صدا و خاموش، به دیگران می‌نمایانند. محال است که آینه، عیب کسی را جار بزند تا همگان از آن باخبر شوند.

بنابراین، مؤمنی که بخواهد مصداق حدیث شریف «مؤمن، آینه مؤمن است» باشد نباید در برابر عیب‌های دوست و برادر خویش، بی‌تفاوت باشد، باید عیب‌ها را همان‌گونه که هستند - بی‌کم و زیاد - انعکاس بدهد، عیب‌ها را در حضور شخص و تنها به خود او تذکر بدهد و سرانجام، بی‌صدا و آرام، عیش را به او یادآور شود.

اما برای این که آینه‌ها نمایش‌گر خوبی باشند، باید شرایطی فراهم شود که بدون این شرایط خاصیتی برای آنها نمی‌ماند.

نخست آن که آینه‌ها باید صاف و صیقلی باشند تا تصاویر را شفاف و زلال، همان‌گونه که هستند، نشان بدهند.

نیز باید نور به آینه بتابد. محال است که شما در اتاقی تاریک و بدون نور، روبه‌روی آینه بایستید و همه‌چیز را همان‌گونه که هست، در آن ببینید.

و دیگر این که آینه‌ها نباید زنگار گرفته باشند. باید نخست غبارها و زنگارها را از آینه‌ها بزداييم، آن‌گاه توقع و واقع‌نمایی از آن داشته باشیم.

انسان هم باید نخست آینه دل خویش را صاف و صیقلی کند، نور ایمان را در قلب خویش بتابد و زنگارهای گناه را از آینه قلب خویش بزدايد، آن‌گاه بتواند آینه برای مؤمنی دیگر باشد و عیب‌های دیگران را هم بنمایاند؛ وگرنه شاید مصداق آن دسته از آدم‌ها شود که معصوم علیه‌السلام در حقشان فرمود:

«در شگفتم از کسانی که سرگرم عیب‌جویی از دیگران می‌شوند، درحالی که عیب‌های خودشان را از یاد می‌برند»

خدا نگهدار! تا بعد!

حافظ هم از دست رفت به فکر سلمان فارسی باشیم

سر دبیر انجمن

an va navel
oftad problema
n torre kar.
oftade dar delhi
gerdabi cho n havel
ane sahelha
amne eish on r dam
ndid mahm
at olde mo in g
no rasme n
bad nami keshi
kazoo sazand ma

اصلاً آدم بدبین و ناامیدی نیستم، ولی خبر را که خواندم دودستی کوبیدم توی سرم و نصف جمله بالا را تکرار کردم. یعنی ای وای «حافظ هم از دست رفت».

خبری که یکی از جراید بلاد محصوره با مسرت و افتخار به نظر خوانندگانش رسانده بود از قرار ذیل است:

«دو مجموعه از اشعار حافظ شاعر نامدار کشورمان به زبان سوئدی ترجمه شد.»

می‌بینید! مشاهده می‌کنید با چه وقاحتی فاجعه را بیان می‌کنند! «چی، چرا وقاحت، چرا فاجعه؟ اتفاقاً خبر خوبی است!» مثل اینکه متوجه نشدید! این بدترین خبر ممکن است که یک روزنامه می‌تواند به خوانندگان خود بدهد. هنوز هم منظورم را نفهمیدید؟ ای بابا! باشد خودم توضیح می‌دهم. اولش که همسایه عزیز آن‌وری (منظورمان عربستانی‌هاست) ابن‌سینا را صاحب شدند، گفتیم: همسایه عزیز آخر برای چه، به چه مدرکی؟ جواب دادند برای اینکه صدایش می‌کردند «ابو علی» پس حتماً عرب است و ما هم که در بین عرب‌ها از همه عرب‌تر هستیم پس مال ماست.

چیزی نگذشته بود که همسایه عزیز یک کم آن‌ورتری (منظورمان قطری‌هاست) دست گذاشت روی بیرونی. گفتیم: آخر بند انگشتی! تو دیگر چه می‌گویی؟ از همان پایین داد زد: «هذا ابوریحان، پس هو عرب» خواستیم چیزی بگوییم که خبر آوردند: «ازیک‌ها مدعی دانیال نبی شده‌اند» برگشتیم طرف ازیک‌ها و بادی به گلو انداختیم و گفتیم: یعنی چه؟

اما طفلکی‌ها با یک قیافه مظلوم و یک صدای بغض‌آلود گفتند: «پس ما چی؟ فقط بلدید دل عرب‌ها را به دست آورید پس این هم مال ما»

داشتیم به حرف‌های این همسایه عزیز فکر می‌کردیم که دیدیم یکی به لهجه شیرین فارسی صدایمان می‌زند. برگشتیم دیدیم بله، دوستان عزیز تاجیک هستند. کتابی در دستشان هست. به کتاب و به خودشان اشاره می‌کنند یعنی صاحب این کتاب مال ماست. دقت کردیم دیدیم

هری پاتر ، یانگوم ، دختر چهگوارا

صد هزار مرتبه شکر که کلکسیون الگوهای ما تکمیل شد.

همه ما می‌دانیم که الگو چیز خوبی است و ما باید همیشه الگو بسازیم تا جوانان و نوجوانان ما بدانند الگو نمائند و الگو داشته باشند تا احساس غرور و عزت کنند و آن الگو را الگوی خود قرار دهند برای پیشرفت در افق آینده.

در همین راستا مسئولان عزیز ما اعم از صداوسیما و غیر صداوسیما کاملاً به وظیفه خود عمل می‌کنند و تدریس الگو می‌سازند و در این راستا به غرض‌ها و اشکال تراشی‌های بعضی از کوته‌نظران، ندید پدیدها، منافق‌ها و صهیونیست‌ها هم توجه نمی‌کنند و الگوهایشان را می‌سازند. برای مثال ابتدا هری پاتر را به عنوان الگو معرفی کردند که خیلی با حال است. چون هم جادوگر است و جادو و جنل بلد است هم خیلی شانس دارد. درست است که خودمان امثال حسین فهمیده و بهنام محمدی را داریم که با دست خالی با چند تا جوان و نوجوان هم سن و سال خودشان جلوی چند لشکر وحشی تا دندان مسلح ایستادند. فهمیده با دو سه تا نازنینک یک تانک و چند تا مرگ‌خوار را فرستاد به درک. بهنام هم با دست خالی یعنی می‌کشت و اسلحه‌شان را غنیمت می‌گرفت، ولی خوب همه می‌دانیم که هیچ کدام از این‌ها جادو و خالی‌بندی نیست.

بعد از آن هم دست‌اندر کاران زحمت‌کش لطف نمودند و خانم یانگوم را معرفی کردند که خیلی هنرمند است و از هر انگشتش صدا می‌چکد. برای مثال می‌داند با برگ فلاں درخت و پوست فلاں میوه و علف فلاں منطقه چه سویی پیدا کرد و سرماخوردگی عالی جناب را چگونه می‌شود درمان کرد. حالا شاید کسی پیدا شود و بگوید: «هرد حساسی با وجود ابوغلی سینا و رازی و صداهای پزشک دیگر این دیار که هزار تا یانگوم را توی جیبشان می‌گذارند شما رفته‌اید سراغ یانگوم؟ جواب می‌دهیم: ای بابا، این همه گیر ندهید. ابوغلی سینا و رازی را که همه می‌شناسند این‌ها که نمی‌شنوند

الگو تازه مرغ همسایه غاز است.

آخرین الگو هم شاهکاری است که این عزیزان رو کردند آن هم به‌عنوان سرمشق اراده، حق طلبی و ظلم‌ستیزی؛ یعنی دختر چهگوارا. بله ما خیلی خوشحالیم که مراسمی تحت عنوان «چ مثل چمران» در دانشگاه می‌گذارند و وقتی همه آمدند و نشستند می‌گویند فرقی نمی‌کند «چ مثل دختر چهگوارا» و علیاً مخدیره چهگوارا هم قبول می‌کنند به این شرط که فراموش نکنیم آن‌ها یک ملت سوسیالیست هستند. بعد کارخانه الگوسازی یعنی صداوسیما هم او را دعوت می‌کند در ماه رمضان در یک برنامه که اسمش بود ماه عسل و قبل از افطار می‌گذاشت و معمولاً هم انسان‌های با ایمان و با اراده و با حال را می‌آورد که دم افطاری حال خوشی را به ملت تزریق کنند و... اگر کسی هم این وسط پیدا نشد و گفت: آخر انصافان را خوش این دیار شیران این همه الگو دارد. «امام خمینی»، چمران، بهشتی، امام موسی صدر، رجایی، همت، بروچردی و...» الا ماشاءالله شما رفته‌اید سراغ ینگه دنیا.

جواب می‌دهیم هیچ وقت کردی مجری سیما چه با احساس و آهنگین «ارنستو چهگوارا» را ادا می‌کرد جان من حال کردی؟! البته دیگر نمی‌توانیم بگویم مرغ همسایه غاز است بلکه باید بگویم مرغ دو سه چهار راه آن طرف‌تر غاز است.

پاورقی

• نیروهای شریک در داستان‌های هری پاتر.

Ala ya ayyohassaghi, ader
ke love easy nemood aval,
be booye nafei kakhar sab
ze tabe jade moshginash k
shabe dark asto bime wav
koja danand hale we sabo
mara dar house jananam c
jaras faryad midarad ke ba
be mey sajjade rangin kon
ke salek bi news nabvad z
hame workam ze khodkan
hidden when manad an se
swedish hafez !

دیوان رودکی است. گفتیم: اهکی این را دیگر نه؟ اخم کردند و گفتند: «ناراحت همی شویم.» گفتیم: آخر به چه دلیل؟ گفتند: «مگر نشنیدی وی همی گوید: بوی جوی مولیان آید همی» گفتیم: خب؟ گفتند: «خب این جوی که او گوید در شهر ماست.» غم‌انگیزتر از همه سرنوشت مولوی است. افغان‌ها گفتند: «یک زمانی بچه محل ما بوده پس مال ماست.» ترک‌ها گفتند: «قبرش اینجاست پس مولوی اهل ترکیه است.» تازه وعده دادند شعرهایش را به فارسی ترجمه کنند و برای ما بفرستند! تاجیک‌ها گفتند: «ما هم همسایه افغانی‌ها هستیم پس مولوی از ماست.» جالب اینکه هندی‌ها هم برای او فیلم ساختند و گفته‌اند مولوی یک بیت دارد که می‌گوید:

«ای بسا هندو و ترک هم زبان
ای بسا دو ترک چون بیگانگان»

و چون در این شعر گفته: «هندو» پس هندی است. هنوز تازه آذربایجان و ترکمنستان خبر نشده‌اند. خب، حالا هم با ترجمه اشعار حافظ به سوتدی آن هم دو مجموعه، فردا پس فردا سوتدی‌ها هم ادعا می‌کنند چون شعرهای حافظ خیلی با حال و لطیف است و مردم ما خوششان آمده پس حافظ هم مال ماست. پس از حالا حافظ را هم باید رفته حساب کرد.

وقتی به دور و برمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم دیگر کسی برایمان نمانده جز یک سلمان فارسی و دو سه نفر دیگر. بماند که از بدشانشی ما مزار سلمان فارسی هم توی مدائن عراق است. فعلاً که عراقی‌ها سرگرم آمریکایی‌ها و القاعده و خردوریزهایش هستند اما به نظر ما همین که سرشان خلوت شد و فراغتی حاصل کردند اولین کاری که می‌کنند یززدگداشت سلمان فارسی است به این ادعا که سلمان فارسی عرب بوده، پس تو را به جان هر که دوست دارید تا تاریخ ادبیات فارسی کلا از فهرست درس‌های دبیرستان و دانشگاه حذف نشده فکری کنید.

